

کاش ای

۱۵

### الموس آب

داستان‌های تشنگی در واقعه‌ی کربلا،

با نگاهی به خیمه‌ی سقا، کودکان را دیدم که کنار مشک‌های خشکیده، سینه‌های برهنه را بر زمین لسناک گذاشته‌اند؛ اما آتش عطش فرو نمی‌نشیند و فریاد می‌زند آنچنان که صدایشان گرفته است.

دختران خشک‌پلی را دیدم که با صدای گرفته به جای آب آب، بابا بابا می‌گفتند و اصغر را نشان می‌دادند. اصغر را به روی دست پدر، و بوسه‌ی او با لب خشکیده را که دیدم، آه از نهادم برآمد. پدر را دیدم که بی‌صدا گریه می‌کرد، درست مثل پسر همچنان استوار بود و تشنگی خود و پسرش را زمره‌می‌کرد. دلم شعله کشید آنگاه که دیدم نشتاب حاضر است پسر شیرخوارش را به دشمن سپارد تا سیرایش کنند؛ چاره‌ی دیگری نبود، سوز عطش به جایی رسیده بود که عمق چشش می‌سوخت و ذوب می‌شد.

ای کاش او را به میدان نمی‌آورد، و این کودک که با درد خود می‌سوخت و در آغوش پدر پرپر نمی‌شد؛ آنقدر چشموں پز سر د که حتی برای بال زدن نداشت.

خدا یا تشنگی در کربلا طوفان کرد، ولی همه‌ی این تشنگی‌ها در جایی بود که آب زلال نیلگون، همچون دریا تشنگان را به خود می‌خواند. این صحنه‌ها از طوفان هم فراتر بود.

با آنکه مع آب هیچ تأثیری در ختم جنگ نداشت، ولی بنا بود ظلمتان این کار شقاوت‌مندانه را انجام دهند. لعنت ابدی بر آنکه در کربلا آب را از حسین (ع) و اصحاب و اولاد فرزندانش منع کردند.

منبع: کتاب الموس آب

مهدیرضا انصاری



تصویر گرافیک: مریم خلیلی